

پاسخ به پرسش‌ها و شبهات منتخب / گروه ادیان*

خرد آدمی، خدای واقعی

پرسش اول: واژه خدا در فرهنگ ایرانی به معنای به خود آمدن، یا تکیه بر خرد و رجوع به درون وجود، یا همان اندیشیدن به هستی خویش است. تمامی اسناد و ادله تاریخی سرزمین ایران، یک باورمند خردمند یا همان به خود آمده ایرانی، هرگز بر این باور نبوده و نیست که مثلاً چیز موهومی به نام خدا، انسان را خلق کرده تا تسلیم امر او باشد؛ پس بر مبنای فرهنگ ایرانی، خویش‌کاری، یا همان آدمی‌گری، یا به خود آمدن، بدان معناست که هر یک از ما چه مرد و چه زن، به نوبه خود، به درجه‌ای از فهم و درک برسیم که به ژرفی دریابیم، خرد ما همان خدا است.

پاسخ

این شبهه در ضمن ترویج بی‌خدایی، در راستای اثبات اصالت عقاید و فرهنگ ایران باستان القا شده است. ممکن است این پندار بر مکتب اومانیستی غرب تطبیق شود که ما در اینجا درصدد نقد و بررسی مکتب اومانیستی نیستیم، اما با ارائه دلایل ثابت خواهیم کرد که در ایران باستان نه تنها هیچ سخنی از خردگرایی گفته نشده، بلکه افزون بر آن که آموزه‌های خردستیز در فرهنگ ایران باستان موج می‌زند، در هیچ منبع معتبری نیامده که در فرهنگ ایران باستان مراد از خدا، خرد انسانی است، بلکه فرهنگ ایران باستان از خدایان متعدد و متنوع حکایت دارد، که خرد آدمی در هیچ برهه‌ای از تاریخ ایران به عنوان خدا مطرح نبوده است.

*. گروهی از پژوهشگران مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه)، گروه ادیان.

پس از آن که آریایی‌های ایرانی از دوره مهاجرت آسوده شدند و شهرنشین گردیدند، به تدریج به یک عده عوامل خوب و بد، خیر و شر و زشت و زیبای طبیعت معتقد شدند. مهم‌ترین خدایان و ارباب انواعی که آریایی‌های عصر ودایی می‌پرستیدند از این قرارند: ایندرا، رب‌النوع رعد و جنگ، وارونا، رب‌النوع آسمان پرستاره که عنوان رب‌الاریاب به خود گرفته بود، آگنی، رب‌النوع آتش و سوما یا هئوما عبارت از مشروبی بود که به واسطه نیرو و حرارتی که در بدن تولید می‌نمود در شمار خدایان محسوب می‌گشت (قدیانی، ۱۳۸۷، ص ۲۵).

از جمله خدایان دوره پیش از زرتشت خدایی است به نام «وَرَثَر غنه» که رب‌النوع رعد بوده است. کلمه ورثرغنه به تدریج تبدیل به بهرام شده است. خدای دیگر این دوره به نام «مثیره» که کلمه «مهر» تبدیل از آن است، خدای آفتاب بوده است (قدیانی، ۱۳۸۷، ص ۲۵). در ایران باستان قبل از زرتشت آفتاب را چشم آسمان و رعد را پس آن می‌دانستند و کم‌کم این عناصر طبیعت که نخستین معتقدات را تشکیل می‌دادند در دین زرتشت به یک عده معاونان و دستیاران اهوره مزدا تقسیم شده‌اند که از نظر اهمیت دودسته هستند. دستیاران درجه اول حکم ملاتکه مقرب را دارند که «امشاسپندان» باشند و دستیاران درجه دوم «یزته‌ها» یل ایزدان هستند که معاونین امشاسپندان باشند. از آن طرف انگره مینو یعنی اهریمن است که او نیز عده‌ای معاون و دستیار دارد که مهم‌ترین آن‌ها دروغ و اژدها است (قدیانی، ۱۳۸۷، ص ۲۶).

در میان ایرانیان باستان و اساطیری که از آنان نقل شده، خدایان متعدد و گوناگون وجود داشته است. برخی از خدایان کهن ایرانیان باستان عبارت‌اند از: «وایو» که خدای رازانگیزی است که اهوره مزدا او را قربانی می‌دهد. «باد» یکی دیگر از خدایان هندو-ایرانی است که پدیدآورنده زندگی در ابر و باران و مرگ در توفان است. «اهوره مزدا» نیز از خدایان ایرانیان باستان است که در نور فرمانروایی می‌کند. انگره مینو در این اساطیر، خدایی است که در ظلمت فرمانروایی می‌کند و «وایو» در فضای میان این دو یعنی خلأ قرار دارد که از مفهوم بی‌طرفی برخوردار است (هینلز، ۱۳۸۵، صص ۷۴-۷۵). آناهیتا» یکی دیگر از خدایان ایرانیان باستان است که خاستگاه زندگانی و باروری است (هینلز، ۱۳۸۵، ص ۷۹).

همین‌طور خدایان دیگری از قبیل ناهید، ریثون، ورثغن یا بهرام، تیشتر و... در میان ایرانیان باستان مورد پرستش قرار داشته‌اند (هینلز، ۱۳۸۵، ص ۹۰).

آتش نیز از خدایانی بوده که در هند به نام «آگنی» ستایش می‌شود. آنان بر این باورند که آتش واسطه میان انسان و خدایان است و دو جهان را باهم پیوند می‌دهد. مرکزیت آتش در آیین زرتشت شاید یکی از شناخته‌شده‌ترین جنبه‌های این آیین بوده است. باور و مراسم آیین دوره پیش‌زرتشتی اکنون کاملاً شکل زرتشتی به خود گرفته است و در شناخت اساطیر ایرانی تفکیک باورهای کهن و متأخر غالباً دشوار است. به‌هرحال آتش‌پسر- اهوره مزدا و تجسم حضور او و نمادی از نظم راستین اوست (هینلز، ۱۳۸۵، ص ۹۱).

در فرهنگ ایران باستان نه‌تنها اعتقادی به خردگرایی وجود نداشته، بلکه آموزه‌ها، رسم و رسومات خردستیز بر این فرهنگ حاکم بوده است و ممکن نیست آموزه‌ها، رسومات و فرهنگ مبتنی بر خرد خدایی با خرد و عقل در ستیز باشد. حتی گفته می‌شود آیین زرتشت که اصالتاً دینی توحیدی بوده، گویا بعد از مرگ زرتشت، دوگانه‌پرستی بر این آیین غلبه کرده و «اندیشه توحید که زرتشت تعلیم می‌داد نیز دست‌خوش تغییراتی گردیده است» (بی‌ناس، ۱۳۷۰، ص ۶۸). این تغییرات نیز از فرهنگ خردستیزی ایرانیان باستان متأثر شده است و دو عنصر اهورامزدا و اهریمن، در این آیین نمایان شد که هر کدام به‌نوعی دعوای خالقیت داشتند.

در سراسر گات‌ها اهورامزدا یگانه آفریدگار جهان مینوی و مادی است و سرچشمه همه نیکی‌ها و خوبی‌هاست؛ در مقابل او آفریدگار و یا فاعل شری وجود ندارد. انگره‌مینو یا خرد خبیث که بعدها به‌مرور ایام اهریمن گردید و زشتی‌های جهانی از قبل او در مقابل اهورامزدا نیست، بلکه در مقابل سپنتامینو است (پورداد، ۱۳۸۲، ص ۷۱).

همچنین در راستای خردستیزی فرهنگ ایران باستان می‌توان به تقدیس آتش اشاره کرد. در ایران قبل از اسلام آتشکده‌های فراوانی وجود داشت که آثار برخی از آنان تاکنون نیز باقی مانده است. هر چند زرتشتیان و جوهری را برای تقدیس آتش ذکر می‌کنند، ولی دلیلی عقلی و فلسفی برای این تقدیس وجود ندارد و این افراط غیرعقلانی در تقدیس آتش باعث شده که عده‌ای آنان را آتش‌پرست بنامند (مطهری، ۱۴۱۹ ق، ص ۲۱۹).

همچنین غیرعقلایی بودن احکام عملی آیین زرتشت از موارد دیگر عقل‌ستیزی فرهنگی است که بر ایران باستان حاکمیت داشته است. در کتاب اوستا احکامی بیان شده که نه تنها غیرعقلایی است، بلکه گاهی انجام دادن آن‌ها محال است. به طور مثال درباره زنی که بچه مرده به دنیا بیاورد چنین حکم داده شده که آن زن باید به نقطه‌ای دوردست برده شده و دور از آب و آتش نگهداری شود و تنها بعد از خوردن چندین جام «گُمیز» (پیشاب گاو نر) آمیخته با خاکستر، می‌تواند شیر بنوشد، ولی باز حق نوشیدن آب را تا چندین روز ندارد (دوستخواه، ۱۳۷۰، صص ۴۶ و ۵۷).

همچنین در وندیداد آمده است اگر کسی سگ آبی را بکشد باید «ده هزار تازیانه با اسپهه - اشتر، ده هزار تازیانه با سرو شوچرن بدو بزنند و باید آشَوَنانه و پرهیزگارانده ده هزار بسته همیزم سخت و خشک و پاک را چون تاوانی به روان سگ آبی به آتش اهورامزدا بیاورد...». البته حکم به اینجا ختم نمی‌شود، بلکه باید ده هزار مار، ده هزار سنگ‌پشت، ده هزار قورباغه، ده هزار مورچه، ده هزار کرم‌خاکی، ده هزار مگس و... را بکشد و خانه و زمینی را به روان سگ آبی داده، هیجده استبل ویران‌شده را بازسازی و هیجده سگ را از ناپاکی‌ها پاک کرده، هیجده مرد را طعام دهد و... (دوستخواه، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۸۲۲) تا گناه او بخشیده شود.

اختلاف در دین خدا

پرسش دوم: خداوند در آیه ۳۰ سوره روم انسان را برای نیل به حقیقت به فطرت فراخوانده و خدا بیش از یک دین و شریعت برای رشد و تکامل انسان نفرستاده است. اگر فطرت هدایت‌کننده انسان به سوی دین حق است، چرا مردم و حتی مسلمانان در دین خدا اختلاف نموده و دین خدا را به فرقه‌های مختلف تقسیم کرده‌اند؟

پاسخ

گرایش به دین همان‌گونه که در سؤال مطرح شده یکی از امور فطری است. به عبارت دیگر فطرت و خلقت تکوینی انسان منشأ گرایش به دین حتی ادیان باطل بوده و محرک اصلی انسان به سوی دین، حتی منشأ اعتقاد به رب‌النوع‌ها و پرستش بت‌ها، فطرت انسان است؛ بنابراین وجود ادیان مختلف هر چند باطل از همین خصیصه ذاتی انسان نشئت گرفته

است. بنابر فرموده علامه طباطبایی حتی ادعای ربوبیت پادشاهان و حاکمان نیز مبتنی بر فطرت انسان است. به این معنا که برخی از سلاطین و دیکتاتورها از اعتقاد فطری عوام سوءاستفاده نموده و در شئون مختلف زندگی مردم تصرفاتی کرده و رفته‌رفته به طمع به‌دست آوردن مقام الوهیت می‌افتادند و با این فکر که مردم سنگ و چوب را خدا می‌دانند، آنان که از سنگ و چوب کمتر نیستند. چنان‌که تاریخ این مطلب را از فرعون و نمرود و دیگران نقل کرده و درعین‌حالی که بت می‌پرستیدند، خودشان را در سلک ارباب جا می‌زدند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، صص ۲۴۸-۲۵۰).

اما فطرت انسان، او را از انحراف در عقاید حفظ نمی‌کند، بلکه انسان مختار است که چه دین و مذهب و مکتبی را انتخاب کند یا نکند. حتی ممکن است برای انسان حقانیت یک دین و مذهب با برهان و حکم عقل نظری ثابت شده باشد، ولی درعین‌حال آن را نپذیرد؛ زیرا شأن عقل نظری از شأن عقل عملی کاملاً جداست. ممکن است چیزی را کسی با عقل نظری بپذیرد، اما با عقل عملی آن را قبول نکند و به آن ایمان نیاورد (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص ۲۳).

عقل عملی در ساحت معرفت و علم نقشی ندارد، بلکه در پذیرش و عدم پذیرش انسان نسبت به قضایایی که با عقل نظری اثبات یا نفی می‌شود، نقش بازی می‌کند؛ بنابراین، ایمان که پذیرش است از عقل عملی انسان نشئت می‌گیرد. ایمان فعل انسانی و امر اختیاری است و میان نفس انسان و ایمان که فعل اختیاری اوست اراده متخلخل است؛ پس ممکن است انسان مطلبی کاملاً واضح را پس از فهمیدن بپذیرد یا نپذیرد (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص ۲۱).

از تعبیر قرآن کریم که می‌فرماید: «و آن را از روی ظلم و سرکشی- انکار کردند، درحالی‌که در دل به آن یقین داشتند» (نمل: ۱۴)، به‌خوبی استفاده می‌شود که ایمان واقعیتی غیر از علم و یقین دارد و ممکن است کفر از روی جحود و انکار در عین علم و آگاهی سرزند. به تعبیر دیگر حقیقت ایمان «تسلیم در ظاهر و باطن» در برابر حق است؛ بنابراین اگر انسان به چیزی یقین دارد، اما در باطن یا ظاهر در مقابل آن تسلیم نیست، ایمان ندارد، بلکه دارای کفر جحودی است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۴۱۲).

به هر حال انسان هر چند فطرتاً گرایش به دین حق دارد، اما این فطرت، او را دقیقاً و کاملاً از انحراف اعتقادی باز نمی‌دارد، بلکه حتی اگر حقانیت دینی، مذهبی و آموزه‌ای برای او با معیار عقل نظری ثابت شده باشد، ولی چون عقل نظری در پذیرش و عدم پذیرش هیچ نقشی ندارد، نمی‌تواند او را ملتزم به پذیرش کند. این عقل عملی است که اگر از آن پیروی شود، در حیطه ایمان و پذیرش نقش بازی می‌کند، ولی انسان به دلیل اختیار و اراده‌ای که دارد، لزوماً پای بند عقل عملی نیست؛ ممکن است از آن پیروی کند و آنچه را که عقل نظری برای او ثابت کرده بپذیرد و ممکن است در برابر عقل عملی طغیان کرده و حق را نپذیرد.

از آنچه بیان شد این مطلب روشن می‌شود که فطرتی که در انسان نهادینه شده است، تنها او را به سوی دین‌داری سوق می‌دهد، نه این‌که از میان ادیان مختلف دین حق را برای او روشن و حقانیت دین را برای او ثابت کند، بلکه اثبات حقانیت دین و بطلان آن از وظایف عقل نظری است؛ پس معنای فطری بودن دین و گرایش به توحید این نیست که این فطرت، انسان را به سوی دین حق و دین اسلام رهنمون شود.

بنابراین طبیعی است که انسان‌ها در حوزه دیانت راه‌های مختلفی را برگزینند و این اختلافات یا ناشی از این است که از عقل نظری برای به دست آوردن دین حق استفاده نشده است و یا اگر استفاده شده از عقل عملی در پذیرش آن پیروی نشده و بر اساس عوامل مختلف سیاسی، روانی، اقتصادی و امثال این‌ها از حق تهمرد کرده و به راه‌های باطل کشیده شده‌اند.

افزون بر آنچه بیان شد اصولاً محدودیت‌های قوای ادراکی انسان و عدم توانایی او برای حل قطعی همه مسائل اعتقادی از مهم‌ترین علل اختلاف انسان‌هاست. در مواردی که مسئله به روشنی قابل حل نیست، هر کس به حدس و گمانی می‌رسد که ممکن است با حدس و گمان دیگران متفاوت باشد؛ در نتیجه اختلاف نظرها آشکار می‌شود و این اختلاف‌ها وقتی در مسائل اساسی و مورد علاقه مردم باشد، گاه به پیدایش فرقه‌های مختلف می‌انجامد. همین مسئله دلیل ارسال پیامبران و دستگیری خداوند از طریق انبیا و اولیاست.

در خصوص دین اسلام باید گفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای تعلیم مردم و بیان حقایق و احکام



الهی مبعوث شده بود و بعد از رحلت خود دو مستمسک را برای جلوگیری از اختلاف و ایجاد فرقه‌ها برجای گذاشت؛ یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت آن حضرت، اما اکثر مسلمان‌ها پس از پیامبر ﷺ به راه دیگری رفتند و نه تنها از اهل بیت پیامبر ﷺ استفاده نشد، بلکه کسانی که به حکومت رسیدند دستور منع کتابت احادیث پیامبر ﷺ را صادر کردند و این منع تا صد سال بعد، یعنی تا زمان حکومت عمر بن عبدالعزیز، ادامه یافت. این مسئله باعث شد که مردم از مفسران وحی یعنی پیامبر و اهل بیت او محروم شوند؛ در نتیجه هر کس طبق ذوق و سلیقه خود تفسیری از قرآن و اسلام ارائه کردند که در نهایت به پیدایش فرقه‌های گوناگون و مذاهب مختلف اعتقادی منجر شد. نخستین اختلاف اساسی در مسئله امامت و جانشینی پیامبر ﷺ بود که امت اسلام را به دو گروه شیعه و سنی تقسیم کرد. مسئله ایمان و کفر فاسق، اختلاف دیگری بود که در شکل‌گیری خوارج مرجئه و معتزله در میان اهل سنت مؤثر بود (برنجکار، ۱۳۷۸، ص ۱۴).

ادیان ابراهیمی منشأ اختلاف در میان مردم

پرسش سوم: آیا ادیان ابراهیمی مانند اسلام، مسیحیت و یهودیت منشأ ایجاد اختلاف در میان مردم نیست؟ امروزه می‌بینیم که مسیحیت به گروه‌های مختلف متعارض و همچنین فرقه‌های یهودیت و اسلام نیز با ایجاد مرزهای اعتقادی، مردم را به فرقه‌های مختلف مذهبی تقسیم کرده‌اند. اگر ادیان ابراهیمی نبودند امروز این فرقه‌های متخاصم وجود نداشتند.

پاسخ

این پرسش بعد از اثبات و پذیرش خداوند قابل طرح است. بنا به گفته شهید مطهری حکما بر این سخن هستند که به دلیل این که خدا هست، پس فلان چیز هم بالضرورة وجود دارد؛ یعنی اگر ما نتوانیم خدایی اثبات بکنیم دیگر دین و ضرورت آن جایگاهی نخواهد داشت، ولی اگر خدا را اثبات کردیم، به دلیل این که خدا هست، پس فلان چیز مانند دین الهی و امثال این‌ها است و این‌ها يك ضرورتی است که از وجود خداوند ناشی می‌شود. در باب نبوت عامه که منشأ ادیان الهی است، استدلالی از سوی حکمای اسلامی با این عنوان مطرح

شده که در مورد نبوت و دین صحبت از ضرورت آن‌ها است، نه وجوب و تکلیف بر خدا، آن‌گونه که متکلمین می‌گویند. به این توضیح که چون خدا هست و مخلوقی هم اگر دارای امکان رشد و کمال باشد و مانعی نیز در کار نباشد، از طرف خداوند آن کمال به او افزوده می‌شود. در باب نوع انسان گفته‌اند که نوع انسان نیازمند به یک هدایتی هست ماورای هدایت حس، عقل و امکان، این هم که بشر بتواند این را از ماورای خودش، از عالم دیگر تلقی بکند - که نامش وحی هست - وجود دارد؛ پس با نیاز بشر - به چنین هدایتی و با امکان این‌که بشر چنین تلقی‌ای بکند، از ناحیه خداوند این فیض بالضروره به او می‌رسد (مطهری، ج ۴، ص ۳۹۵).

با این استدلال عقلی، لزوم ارسال پیامبران برای هدایت بشر - ثابت می‌شود و اگر خداوند بشر را با ارسال پیامبران و آموزه‌های آسمانی در قالب دین هدایت نکند، این اشکال عقلی پیش می‌آید خداوند که بشر را خلق کرده، چرا بدون این‌که او را هدایت کند به حال خودش رها کرده و نخواست که انسان به رشد و کمال مطلوب برسد؟ پس نزول دین الهی از سوی خدا برای هدایت بشر از نظر عقل ضروری است و عدم نزول آن ظلم آشکار بر انسان محسوب می‌شود.

در قرآن نیز به آیاتی برمی‌خوریم که این اصل را تأیید می‌کند. مثلاً در سوره انعام آیه ۹۱ در مقام انتقاد منکرین نبوت و وحی این‌طور می‌گوید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ»؛ بعد هم می‌فرماید: «قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ». اینجا دو نوع استدلال است: اول می‌فرماید که «شناخته‌اند خدا را آنچنان‌که باید بشناسند کسانی که می‌گویند خدا بر بشری وحی نکرده است»؛ پس این آیه می‌خواهد بگوید که اگر کسی توحیدش درست باشد و اگر کسی - خدا را بشناسد و خدا را خدا شناخته باشد، چنین حرفی نمی‌زند که خدایی در جهان باشد، ولی بر بشری وحی نفرستد. این همان استدلال خداست بر وجود نبوت و وحی. در قسمت دوم استدلال می‌کند بر امر موجود و مجموعاً چنین می‌شود: «نه خدا را شناخته است و نه این اثر موجود را تشخیص داده است که کتاب‌های آسمانی باشد». خداوند در آغاز با دلیل مبی‌استدلال می‌کند و می‌گوید: «کسی که می‌گوید خدا بر بشر چیزی نازل نکرده، او خدا را شناخته و اگر او خدا



را شناخته بود، چنین حرفی نمی‌زد» و سپس با دلیل انی استدلال را ادامه داد و اثر خداوند را که عبارت از کتاب‌های آسمانی باشد، مطرح می‌کند (مطهری، ج ۴، ص ۳۹۶). با این آیات شریفه به سبک استدلال عقلی، لزوم ارسال پیامبران و ادیان الهی اجتناب‌ناپذیر می‌شود.

دلیل دیگری که نزول ادیان الهی را لازم می‌گرداند علت غایی ادیان الهی است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵). قرآن در این آیه علت غایی را بیان می‌کند که ما پیغمبران را فرستادیم برای همین که عدالت در میان بشر برقرار شود؛ یعنی قرآن این مطلب را مسلم گرفته است که اگر پیغمبران در دنیا نمی‌آمدند عدالتی در زندگی بشر وجود نمی‌داشت، اما چون بنا بر اجبار نیست، همین مقدار که بشر وسیله داشته باشد که ضامن عدالت گردد، کافی است و با وجود وسیله، افراد زیادی به آن می‌گروند؛ بنابراین چون بشر به قانون و به عدالت نیاز دارد، پس خدا پیغمبران را می‌فرستد (مطهری، ج ۴، ص ۳۹۷) و به وسیله آنان دین آسمانی را برای بشر نازل می‌کند.

پس نتیجه تا اینجا این شد که ادیان الهی با دلیل عقلی برای هدایت و رستگاری بشر- و اجرای عدالت و قسط یک امر ضروری است و خود دین و آموزه‌های آن نه تنها موجب افتراق و اختلاف مردم نمی‌شود، بلکه همگان را به سوی یک راه و یک دین دعوت می‌کند. اما این که مردم و پیروان یک دین در آن دچار اختلاف می‌شوند و مشکلاتی را به وجود می‌آورند، مانع این ضرورت عقلی نمی‌شود. چه این که همه ادیان توحیدی بر وحدت مردم تأکید داشته و آنان را از اختلاف و تفرقه برحذر داشته‌اند، ولی این مردم هستند که از دستور دین پیروی نکرده و با پیروی از هوا و هوس و جهل، تحت عوامل تفرقه‌آمیزی قرار گرفته و از کسانی پیروی می‌کنند که آنان را از اصل دین دور می‌کنند.

تمام فرقه‌های اسلامی، مسیحی و یهودی با همین عوامل به وجود آمده و کسانی در میان پیروان این ادیان ظهور کرده که با ادعای دین‌داری باعث اختلاف و تفرقه مردم شده و می‌شوند. قرآن کریم این حقیقت را چنین بیان می‌کند: هرآینه این دین شما دینی است واحد و من پروردگار شمایم از من بترسید، پس دین خود را فرقه فرقه کردند و هر فرقه‌ای به روشی که برگزیده بود دل‌خوش بود» (مؤمنون، ۵۲-۵۳). معنای این آیه این است که خداوند رسولان

خود را یکی پس از دیگری به سوی ایشان فرستاد و همه آن‌ها امتی واحد و دارای ربی واحدند. ایشان را به سوی تقوا دعوت کردند، ولیکن بشر به امر ایشان عمل نکرد؛ در نتیجه، امر آنان بین ایشان پاره‌پاره شد و آن را به صورت کتاب‌هایی درآورده، هر جمعیتی کتابی را به خود اختصاص دادند و هر حزبی به آنچه داشتند دل‌خوش گشتند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۴۷). همچنین قرآن مردم را به سوی دین فطری که دین همه انبیا است دعوت کرده و آنان را از تفرقه در دین نهی فرموده است: به یکتاپرستی روی به دین آور؛ فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت آفریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست. دین پاک و پایدار این است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. به او بازگردید، و از او بترسید، و نماز بگزارید و از مشرکان مباشید. از آنان مباشید که دین خود را پاره‌پاره کردند و فرقه‌فرقه شدند و هر فرقه‌ای به هر چه داشت دل‌خوش بود» (روم: ۳۰-۳۱).

به وجود آمدن تدریجی ادیان و مذاهب

پرسش چهارم: بعید به نظر می‌آید که محمد، موسی و عیسی اصلاً دین جدیدی آورده باشند، بلکه آنان تنها شخصیت‌هایی در یک روایت کلی مذهبی هستند و نه بنیان‌گذار واقعی آن‌ها. مذاهب مانند هر پدیده اجتماعی دیگری به تدریج و در اثر تلاقی فرهنگ‌ها و در اثر سلطه سیاسی و نهادین، شکل می‌گیرند. برای مثال، بدعت فرقه شیعه در دین اسلام به تدریج شکل گرفت. این روند در مورد خود اسلام نیز صادق است؛ زیرا ما هر چه از اسلام می‌دانیم از سه منبع گرفته شده است: قرآن، سیره نبوی و احادیث که در زمان فتوحات اعراب، هیچ مکتوبی از این سه در دست نبود. قرآن به روایت خود مسلمانان، بعداً در زمان عثمان گردآوری شد. نگارش زندگی‌نامه محمد و جمع‌آوری احادیث مثلاً معتبر نیز در قرن دوم هجری یعنی ۱۲۰ سال بعد از هجرت صورت گرفت. این سه را از اسلام بردارید، چیزی از اسلام باقی نمی‌ماند.

پاسخ

اصل شبهه این است که دین یهودیت، مسیحیت و اسلام به صورت تدریجی با تلاقی فرهنگ‌های مختلف در گذر زمان به وجود آمده‌اند؛ بنابراین تأسیس این ادیان از سوی پیامبران مورد انکار قرار گرفته و در حقیقت نبوت و رسالت پیامبران این ادیان نفی شده و

به‌عنوان شخصیت‌های مذهبی تلقی گردیده‌اند. برای اثبات این مدعا دو مطلب به‌عنوان دلیل مطرح شده است:

۱. مذهب شیعه بدعتی در دین اسلام است که به‌تدریج ایجاد شده است؛ پس اسلام نیز چنین بوده است.

۲. قرآن، سیره نبوی و احادیث که دین اسلام را تشکیل می‌دهند از آغاز اسلام موجود نبوده و بعدها به‌تدریج جمع‌آوری شده‌اند؛ به‌خصوص که ادعاشده قرآن را عثمان در رقابت با مسیحیان و یهودیان گردآوری کرده است.

در پاسخ این شبهه سزاوار است گفته شود اصل ادعای به‌وجود آمدن تدریجی ادیان الهی با تلاقی فرهنگ‌های مختلف، در تضاد با تاریخ صریح و روشن ادیان است. به این معنا که نویسندگان تاریخ ادیان همگی اتفاق بر این دارند که این ادیان هرکدام توسط پیامبران آن‌ها آورده شده و هیچ تردیدی در آن وجود ندارد؛ بنابراین اصل این ادیان از تلاقی فرهنگ‌های مختلف به‌وجود نیامده بلکه با کمی مسامحه می‌توانیم بگوییم که توسط پیامبران آن‌ها تأسیس شده‌اند. هر چند آموزه‌ها و تعالیم آن‌ها ممکن است به‌صورت تدریجی بر پیامبران آن‌ها نازل شده باشند، ولی این تدریجی بودن از تلاقی فرهنگ‌ها ناشی نشده، بلکه به‌عنوان آموزه دین یهود، مسیحیت یا اسلام از سوی پیامبران آن‌ها مطرح شده‌اند، اما این سخن قابل‌قبول است که ممکن است درگذر زمان آموزه‌هایی از سوی بدخواهان و تحریف‌کنندگان به آن‌ها افزوده و یا از آن‌ها کاسته شده باشد که این موارد هیچ خدش‌های در اساس و ریشه این ادیان وارد نمی‌کند تا نتیجه مطلوب ایرادکننده شبهه از آن به‌دست آید. ازاین‌رو تمام تاریخ‌نگاران حوزه ادیان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که دین یهود، مسیحیت و اسلام پیامبرانی داشته‌اند که از سوی خداوند آن‌ها را آورده و یا دست‌کم این پیامبران مؤسس این ادیان بوده‌اند (بایر ناس، ۱۳۹۳، صص ۴۹۳-۴۹۶، ۵۸۷-۵۹۰ و ۷۱۴-۷۲۲).

در پاسخ دلیل یا شاهد اول گفته می‌شود مذاهبی که از یک دین منشعب می‌شود طبعاً هم‌زمان با آن دین به‌وجود نیامده و به‌تدریج در مقاطع مختلف براساس عوامل متعدد به‌وجود آمده‌اند، اما این سخن در مورد مذهب شیعه صدق نمی‌کند؛ زیرا به‌دلایل متعدد ثابت شده که مذهب شیعه در حقیقت همان اسلام است، ولی به‌دلیل این که بعد از رحلت

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، اسلام واقعی بازشناخته شود، از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مذهب شیعه نام‌گذاری شده است، تا از مذاهب دیگری که در آینده توقع وجود آن‌ها می‌رفته، متمایز گردد؛ یعنی پیروان امام علی علیه السلام از همان ابتدا در عصر- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به نام شیعه معروف بودند و توسط خود پیامبر صلی الله علیه و آله شیعه نامیده شدند (شیخ طوسی، ۱۴۱۱ ق، ص ۱ و متقی هندی، ۱۴۰۵ ق، ج ۱۳، ص ۱۵۶). مذهب شیعه به عنوان پیرو امام علی علیه السلام مصداق سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که در تفسیر آیه «أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (بینه: ۷) فرمود: آنان علی و شیعیانش هستند (سیوطی، ۱۹۹۳ م، ج ۶، ص ۳۷۹). با توجه به این‌که هیچ فرقه و مذهبی غیر از پیروان مذهب امامیه اثناعشریه نمی‌توانند شیعیان علی علیه السلام باشند، پس مذهب شیعه همان چیزی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را ادامه دین اسلام معرفی کرده است؛ بنابراین مذهب شیعه به بدعت و به صورت تدریجی به وجود نیامده است، بلکه ادامه همان اسلامی است که پیامبر اسلام آورده است.

اما این‌که آموزه‌های این مذهب از آغاز یعنی پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به‌طور کامل موجود و مدون نبوده، این‌یک امر طبیعی و معقول است؛ زیرا تمام آموزه‌های آن به تدریج از زبان امامان معصوم در مدت بیش از دویست سال صادر شده‌اند و این خود دلیل بر این است که آموزه‌های اصیل این مذهب خارج از دین اسلام و فرهنگ‌های بیگانه تشکیل نشده است تا گفته شود این مذهب به بدعت و از تلاقی فرهنگ‌های مختلف به وجود آمده است.

مطالب فوق جواب‌گوی دلیل دوم نیز هست؛ زیرا آموزه‌های دین اسلام چه در قالب آیات قرآن کریم و چه در قالب احادیث و سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باید به صورت تدریجی در ظرف ۲۳ سال که مدت رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است موجود می‌گردید.

دکتر موریس بوکای فرانسوی درباره قرآن می‌گوید: «وجود آموزه‌هایی در قرآن مرا ناگزیر کرد از خود بپرسم اگر بشری مصنف قرآن می‌بود چطور می‌توانسته است در قرن هفتم میلادی چیزی بنویسد که امروزه با شناخت‌های دانش نو موافق آید؟ باری هیچ شکی به‌جا نماند نصی از قرآن که امروز در دست داریم چنانچه جرئت گفتن آن را داشته باشیم، همان نص عصر نزول قرآن است» (بوکای، ۱۳۸۸، ص ۱۶۶). از نظر بوکای هیچ تقریر بشری

برای قرآن وجود ندارد (بوکای، ۱۳۸۸، ص ۱۷۲)؛ بنابراین با وجود این‌که قرآن به صورت تدریجی بر پیامبر اسلام نازل شده، اما هیچ تقریر بشری در آن نقش نداشته است. این دانشمند فرانسوی می‌گوید بین قرآن یعنی کتاب وحی مکتوب و بین احادیث که مجموعه روایات راجع به افعال و سخنان محمد ﷺ است، باید تمایز قائل شد؛ یعنی متن هیچ مجموعه حدیثی‌ای در زمان پیامبر استقرار نیافت، اما متن قرآن به تدریج نزول وحی توسط پیامبر و مؤمنان اطراف او از بر خوانده می‌شد و از طرف کاتبان ثبت می‌گردید (بوکای، ۱۳۸۸، ص ۱۷۲).

اما آنچه در این شبهه گفته شده که عثمان قرآن را گردآوری کرده و آن را جمع کرده است، سخن ناصواب است؛ زیرا قرآن از سوی کاتبان وحی ثبت شده بود. عثمان کاری که کرد این بود که در اثر اختلاف قرائت‌ها در شهرهای مختلف، تمام مصحف‌های موجود قرآن را جمع‌آوری کرد و از میان آن‌ها قرآنی را که به لهجه قریش بوده است نگه‌داشته و برای تمام شهرها از این نسخه فرستاد و بقیه را آتش زد (بخاری، ۱۴۰۱ ق، ص ۹۹)؛ بنابراین قرآن‌ها قبل از دوره عثمان جمع‌آوری شده بودند، ولی اقدامی که عثمان کرد موجب یکنواختی قرائت‌ها شد.

جمع‌آوری احادیث و سیره عملی پیامبر اسلام ﷺ و تدوین آن‌ها بعد از رحلت آن حضرت دلیل بر این نمی‌شود که دین اسلام از تلاقی فرهنگ‌های مختلف به وجود آمده و پیامبر اسلام آن را نیاورده است. همین‌که می‌گوییم احادیث و سیره پیامبر در سال‌های بعد از وفات پیامبر جمع‌آوری شده‌اند، خود گویای این است که دین اسلام مبتنی بر سخنان و سیره پیامبر اسلام ﷺ است و از تلاقی فرهنگ‌های مختلف به وجود نیامده است. به گفته مورس بوکای تنها تفاوتی که بین قرآن و احادیث نبوی وجود دارد، این است که در احادیث وجود تحریف به صورت زیاد شدن و کم شدن غیرقابل‌انکار است. به همین دلیل در کلکسیون اخبار و احادیث بعدها تجدیدنظر شد و مورد جدی‌ترین نقد واقع گردید (بوکای، ۱۳۸۸، ص ۱۷۴).

در آینده مجموعه‌های بزرگ حدیثی از اصولی که اصحاب و شاگردان ائمه علیهم‌السلام نوشته بودند، تهیه شد، نه این‌که چیز جدیدی ساخته شده باشد.

گمراه شدن مسیحیان به علت حفظ نشدن انجیل و تورات از تحریف

پرسش پنجم: چرا خداوند انجیل و تورات را مانند قرآن از تحریف حفظ نکرد تا مسیحیان گمراه نشوند؟ چه فرقی با قرآن دارند؟

پاسخ

در این که انجیل و تورات تحریف شده‌اند، تردیدی نیست. دلایل متعددی برای اثبات آن وجود دارد که در اینجا به ذکر این دلایل نمی‌پردازیم و سخن را متمرکز در پاسخ بخش دوم سؤال می‌کنیم.

اگر کسی معتقد به وجود خداوند باشد و به صفات و اسماء او آگاهی اجمالی داشته باشد و تمام موجودات عالم را مخلوق او بداند، یقیناً به این مطلب هم معتقد خواهد بود که هیچ کار ممکن برای خدا ناممکن نیست و هر چه را اراده کند واقع خواهد شد؛ پس اگر خداوند می‌خواست که انجیل و تورات را از تحریف و یا گم شدن حفظ کند، قادر به این کار بوده است، اما این که به صورت خارق‌العاده این کار را انجام نداده حتماً براساس حکمتی بوده است.

آنچه در اینجا قابل توجه است حفظ قرآن کریم از تحریف است. خداوند حفظ سایر کتاب‌های آسمانی را مانند کتاب قرآن مجید تضمین نکرده است تا گم نشوند و یا با عوامل خارجی مورد تحریف قرار نگیرند. این که چرا خداوند حالا چه به صورت متعارف و به وسیله مسلمانان و چه به صورت معجزه آسا قرآن را از هرگونه تحریف و کم و زیاد شدن حفظ کرد، شاید نتوانیم در مورد برخی از افعال خداوند متعال به طور قطعی اظهار نظر کنیم، لکن این قدر می‌دانیم که دین اسلام آخرین دین خداوند است؛ به این معنا که بعد از پیامبر اسلام ﷺ پیامبری نخواهد آمد و سلسله پیامبران با مبعوث شدن حضرت محمد ﷺ به پایان رسیده و آن حضرت به عنوان خاتم الانبیاء (احزاب: ۴۰) آخرین و کامل‌ترین برنامه زندگی را برای بشر به ارمغان آورده است. عقل انسان حکم می‌کند که کتاب و دین کامل آخرین پیامبر خدا باید تا پایان تاریخ باقی بماند تا برای بشر حجت الهی وجود داشته باشد؛ بنابراین ختم نبوت که با ادله قاطع ثابت شده موجب می‌شود که قرآن که کتاب و معجزه نبی خاتم است، محفوظ بماند. در روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده که آن حضرت در بیان علت کهنه

نشدن قرآن می‌فرماید: «لأنه لم يُجْعَلْ لزمانٍ دونَ زمانٍ، بل جُعِلَ دليلاً للبرهانِ، والحجَّةِ على كُلِّ إنسانٍ» (ابن بابویه، ۱۳۷۸ ق، ج ۲، ص ۱۳۰)، «قرآن کهنه نمی‌شود چون مختص زمان خاصی، نیست بلکه نشانگر برهان و حجت برای همه انسان‌ها است». پس قرآن به دلیل این‌که معجزه خالد دین اسلام است و نیز دین اسلام آخرین دین الهی است باید تا روز قیامت از تحریف و دستبرد بشر محفوظ بماند.

اما در مورد ادیان قبلی یعنی مسیحیت و یهودیت چون که بعد از هر یکی از آن‌ها قرار بوده است شریعت جدیدی نازل شود، نیازی به حفظ کتاب‌های آسمانی آن‌ها به صورت غیرمتعارف و معجزه‌آسا وجود نداشته است و بعد از تحریف آن‌ها، خداوند از راه‌های دیگری - همچون مبعوث کردن انبیا تبلیغی و اوصیا پیامبران - حجت خویش را بر بندگان تمام می‌کرد. هر چند مصلحت این بوده که این کتاب‌ها توسط پیروان آن‌ها به صورت متعارف حفظ می‌گردید، لکن سهل‌انگاری پیروان آن‌ها از یک طرف و تلاش‌های دشمنان مبنی بر تحریف و نابود کردن این کتاب‌ها از طرف دیگر، باعث شده که این کتاب‌ها از بین رفته و یا تحریف شوند. در هر صورت حفظ این کتاب‌ها به صورت خارق‌العاده و معجزه‌آسا در شأن اراده خداوند نبوده است تا حکم شود که خداوند نتوانسته است کتاب‌های خود را از گم شدن و تحریف حفظ کند!

گمراه شدن مسیحیان و یهودیان ربطی به تحریف کتاب‌های آسمانی آنان ندارد؛ زیرا مسیحیان و یهودیان به دلیل متأثر شدن از فرهنگ‌های شرک‌آلود گمراه شده‌اند و این خود آنان بوده‌اند که در اثر گمراهی کتاب‌های‌شان را تحریف کرده‌اند. هدایت و گمراهی به دست خود انسان است؛ امروز قرآن کریم، کتاب آسمانی‌ای که بر اصالت خود باقی است، در اختیار جهانیان قرار دارد و هرکس اگر به دنبال هدایت باشد می‌تواند به قرآن مراجعه کند و آموزه‌های آن را مورد دقت قرار دهد، اما مسیحیان و یهودیان به این کتاب آسمانی مراجعه نمی‌کنند، بلکه در مقابل آن از کتاب‌های تحریف شده خودشان حمایت می‌کنند.



فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، محقق/ مصحح: لاجوردی، مهدی. ج ۲، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.
۲. بایر ناس، جان، تاریخ جامع ادیان، چ ۲۲، تهران: انتشارات، علمی فرهنگی، ۱۳۹۳ ق.
۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
۴. برنجکار، رضا، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۸.
۵. بوکای، موریس، مقایسه میان تورات، انجیل، قرآن و علم، چ ۱۳، ترجمه: ذبیح الله دبیر، تهران: دفتر نشر فرهنگی، ۱۳۸۸.
۶. بی ناس، جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمه: علی اصغر حکمت، چ ۵، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
۷. پورداد، ابراهیم، اوستا، چ ۱، ناشر دنیای کتاب، ۱۳۸۲.
۸. جوادی آملی، عبدالله، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، چ ۶، قم: مرکز نشر- اسراء، ۱۳۹۱.
۹. دوستخواه، جلیل، اوستا، چ ۲، چ ۱، انتشارات مروارید، ۱۳۷۰.
۱۰. راسل هینلز، جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه: باجلان فرخی، چ ۲، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۵.
۱۱. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الدر المنثور، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۳ م.
۱۲. شیخ طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتهجد، چ ۱، بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۰۲ ق.
۱۳. طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، چ ۱۵، چ ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۴. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چ ۲، چ ۵، دفتر انتشارات اسلامی

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۱۵. قدیانی، عباس، تاریخ ادیان و مذاهب در ایران، چ ۳، تهران: فرهنگ مکتوب.

۱۶. متقی هندی، علاءالدین علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال،

ج ۱۳، ص ۱۵۶، بیروت - لبنان: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۹ ق.

۱۷. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار (خدمات متقابل اسلام و ایران)، ج ۱۴، چ ۳، انتشارات

صدرا، ۱۴۱۹ ق.

۱۸. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۴، تهران: انتشارات صدرا، بی تا.

۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۵، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.

